

در عظیم خلوتِ من ! در عظیم خلوتِ من / هیچ غیر از شکوهِ خلوت نیست (فریدون ایل بیگی)



از نگاه
فریدون
ایل بیگی

m.ilbeigi@yahoo.fr

نوشته ها سیاسی

توضیحا بگویم :

قصه من ، نشر نوشته های فریدون است و نه « تبلیغ » برای این و آن سازمان و تشکیلاتی - که سالهای سالست که وجود خارجی ندارند و گناه من نیست که نوشته های فریدون در این نشریات آمده اند ؛ او به راه خود می رفت و من هم به راه خودم و همیشه و در همه موارد با هم موافق نبودیم .

به نظر من ، هنوز هم ، امروز ، خواندن نوشته هایش عبرت انگیزست و قابل استفاده . م. ایل بیگی

فدائیان اسلام / تقلب در تاریخ ، سکه رایج در جمهوری اسلامی 2



بعد از سقوط رژیم شاه مسئله این بود که بگذارم سوی باید رفت
به چپ یا به راست ؟

تکثیر از :
هواداران سازمان وحدت کهنه ستی در اروپا

(۳) فدائیان اسلام

و

آیت الله کاشانی

دربخشهای قبل، درباره مسخ وقایع تاریخی یکصد سال اخیر رژیم جمهوری اسلامی، در ابعاد باور نکردنی، اشاراتی کردیم و در رابطه با فدائیان اسلام گفتیم کسه امروزه، فدائیان اسلام دیگر آن مفهوم محدود سالهای ۱۳۲۰ را ندارند که توسط چند تروریست قشری و متعصب تشکیل شده باشد. امروز فدائیان اسلام یعنی همان بختکی که بنام رژیم جمهوری اسلامی بر کلیه شئون جامعه چنگ انداخته و توده‌ها هر روز با جنبه‌های فاجعه آمیز و نابودگرانه و ضد بشری (و نه فقط ضد کارگری) آن بیشتر آشنا میشوند. شیخ فضل الله یا نواب صفوی یا آیت الله خمینی یعنی خواجه علی یا علی خواجه، " حکومت مشروعه "ی شیخ فضل الله، " حکومت اسلامی " فدائیان اسلام و " جمهوری اسلامی " آیت الله خمینی، از یک منبع تغذیه میشوند و یک جریان فکری واحد هستند که از ۷۵ سال پیش در سه مقطع تعیین کننده و تاریخ ساز کشور ما، در مقابل جنبش

دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌ها ظاهراً هر شدند و با منحرف کردن مسیر جنبش آنرا به شکست کشانند (و همین امر در جنبش تنباکو، در شرایطی متفاوت و بگونه‌ای دیگر با انجام رسید).

این چه معنائیست که از صد سال پیش تا کنون، هرگاه که توده‌ها بخاطر آزادیهای دموکراتیک و مبارزه با امپریالیسم (امپریالیسم انگلیس - امپریالیسم روسیه تزاری - امپریالیسم آمریکا) بپا خاستند، بلافاصله پس از مدتی، میرزا حسن آشتیانی، شیخ فضل‌الله نوری، آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله خمینی را در مقابل خود یافتند. علیرغم تمام هوشیگریها با لایحه‌بایدی این سؤال مشخص پاسخ داده شود: چه رابطهای در این تقابل مداوم روحانیت با خواسته‌های دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌ها وجود دارد؟

در بخش قبل دیدیم که ترور احمد کسروی، "آغا زنبورد" و "آغا زانقلاب فدائیان اسلام" است. عمده‌ترین بخش آن مقاله را به وجود رابطه‌ی (لا اقل) غیر مستقیم بین ترور کسروی و آیت‌الله خمینی اختصاص دادیم. هدف در آن مقاله با بررسی قتل کسروی، فقط دادن سرنخهائی در زمینه‌ی پیوند آیت‌الله خمینی با فدائیان اسلام از سی و پنج سال پیش به این طرف نبود بلکه هدف عمده‌تر این بود که با ارائه‌ی نمونه‌های متعددی از "کشف الاسرار" (که قریباً چهل سال پیش نوشته شده)، پاسخی به جنبه‌های بظا هرگیج‌کننده‌ی رویدادهای دو ساله اخیر و به "چرا" هائی که هنوز

ممکن است وجود داشته باشد، ارائه شود . از این دیدگاه باید عمدتاً به مقاله‌ی پیش‌نگریست، و نه فقط در رابطه با نقش - مستقیم یا غیرمستقیم - آیت‌الله خمینی در قتل کسروی که بدست فدائیان اسلام انجام گرفت .

قبلاً گفتیم که در هم‌فکری آیت‌الله خمینی با فدائیان اسلام، لا اقل در چهل سال اخیر (یعنی حتی قبل از تأسیس فدائیان اسلام)، کوچکترین نقطه‌ی ابهامی وجود ندارد . لیکن اگر اثبات پیوند آیت‌الله خمینی و فدائیان اسلام، از سی و پنج سال پیش به این طرف، محتاج تحقیق بیشتر و دسترسی به اسناد تازه‌ای است (چرا که فدائیان اسلام، خمینی و طرفداران او، در این زمینه مطلقاً سکوت کرده‌اند)، ولی در وجود رابطه بین آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام، از سال ۱۳۲۵ به بعد، تردیدی وجود ندارد . چه طرفداران آیت‌الله کاشانی و چه فدائیان اسلام و طرفداران آنها در این دو سال اخیر، بشدت در این زمینه تبلیغ کرده و اسناد معتبری ارائه داده‌اند .

نکته‌ی عجیب در اینجا اینست که فدائیان اسلام و آیت‌الله خمینی، از دیرباز، یک چیز را خواسته‌اند و می‌خواهند و از نظر قشریت و تفکرات ما قبل سرمایه‌داری، با هم کوچکترین تفاوتی ندارند، حال آنکه (بطوریکه در بخش قبل اشاره کردیم و در این مقاله بیشتر به آن خواهیم پرداخت)، آیت‌الله کاشانی را نمیتوان از نظر تبحر و عقب‌ماندگی تاریخی نه با شیخ فضل‌الله مقایسه کرد و نه با نواب صفوی و نه با آیت‌الله خمینی . گفتیم که آیت‌الله کاشانی بنوعی از بینش سیاسی بورژوازی برخوردار بود . در همانجا اشاره کردیم که فعالیت فدائیان اسلام، پس از

قتل کسروی، بنحوی با نام آیت‌الله کاشانی گره خورده است که نمیتوان درباره‌ی فدائیان اسلام و ترورهای بعدی آنها (عمدتاً ترور هژیرورزم‌آرا) بحث کرد و از آیت‌الله کاشانی سخنی بمیان نیاورد. در این مقاله میکوشیم که رابطه‌ی آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام را از جنبه‌های مختلف به اختصار مورد بررسی قرار دهیم.

قبلاً لازمست برای روشن شدن موضوع به نکاتی چند اشاره کنیم.

کتابها و مقالات بسیار فراوانی در همین دو سال از عمر رژیم جمهوری اسلامی، بمنظور وارونه جلوه دادن وقایع تاریخی، درباره‌ی نهضت ملی کردن صنعت نفت نوشته شده است. این کتابها و مقالات، از جمله کتاب "قیام ملت مسلمان ایران، ۳۰ تیر ۱۳۳۱" (۱۹) که توسط یکی از ۳۶ فرزند آیت‌الله کاشانی (۲۰) نوشته شده، همه جا، پس از ذکر مفصل خدمات ارزنده‌ی آیت‌الله کاشانی به جنبش، در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ متوقف میشوند.

گوئی کسی در مورد خدمات آیت‌الله کاشانی (ونه روحانیت) تا ۳۰ تیر و بویژه روز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تردید داشته و یا کوشیده است که آنها را بی ارزش جلوه دهد (هر چند که به انگیزه‌های مشخص - و ناخالص - شرکت او در این جنبش بی توجه نیستیم) ما حتی چوب لای چرخ گذاشتن‌ها و توطئه‌های بیشمار پنهان و آشکار (و غالباً آشکار و مخرب) آیت‌الله کاشانی علیه جنبش توده‌ها بعد از ۳۰ تیر - ۲۵ مرداد، را هنوز خیانت نمیخوانیم. خیانت آیت‌الله

کاشانی (وروحانیت در مجموع)، بمعنای همه جا نبیسه‌ی کلمه، از ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲۵ یعنی در تعیین کننده‌ترین و حساس‌ترین لحظات تاریخ کشورمان و در اوج مبارزات ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی توده‌ها بدنیا ل همکاری موثر او (وروحانیت در مجموع) با امپریالیسم آمریکا و انگلیس و مزدوران داخلی و خارجی آنها (دربار پهلوی و عوامل آنها، " سیا " و عمال داخلی آن و غیره) صورت گرفت .

روحانیت در مجموع (و آیت الله کاشانی) از ۲۵ مرداد، تمام قدرت سازماندهی خود را بکار گرفت، تمام شبکه‌های تبلیغاتی خود را در سرتاسر کشور بر راه انداخت و تمام نیروهای قابل بسیج خود را در خدمت کودتاچیان و عمال امپریالیسم آمریکا و انگلیس قرار داد تا تاج و تخت محمد رضا شاه را، که احدی در از دست رفتن آن تردیدی نداشت، به بهانه‌ی " نجات دین و مملکت " به او بازگرداند و در نتیجه، درست مانند دو جنیش تنیا کو و مشروطیت، پایه‌های حاکمیت مجدداً ستبدا د شاه و غارت امپریالیسم را مستحکم کرد .

در رژیم جمهوری اسلامی، حاکمان جدید و پامنبیری‌های آنها بارها بروی این نکته انگشت گذاشته و بدرستی گفته اند که اکثر رهبران جبهه‌ی ملی و دکتر مصدق، خواهان سرنگونی رژیم شاه نبودند بلکه میخواستند که شاه سلطنت کند نه حکومت . البته آنها با بیان این نکته، فقط نیمی از حقیقت را میگویند و نیم دیگر آنرا، که در لای عبا ویا در جیب قبا پنهان میکنند اینست که در آن ایام کل روحانیت، هم با سلطنت کردن شاه موافق بودند و هم با حکومت کردن او . مهم‌تر از آن اینکه : نه تنها روحانیت

در مجموع بلکه حتی یک روحانی (بویژه از میان حاکمان جدید و طرفداران بظا هرگوناگون آنها، که امروز مدعی هستند همواره دشمن رژیم سلطنتی و " ضد طاغوت " بوده‌اند) را نمیتوانند به نشان دهند که در آن ایام با رژیم سلطنتی مخالفت کرده باشند (۲۱)، بلکه برعکس؛ پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه، روحانیت در مجموع (البته حاکمان جدید و طرفداران آنها جزءشان بودند) عقیده داشتند که برای نجات اسلام، شاه باید به ایران برگردد و گرنه " دین و مملکت هر دو از دست خواهد رفت" (۲۲) و برای رسیدن به این هدف، با امپریالیسم امریکایی و انگلیس و عمال داخلی آنها هم دست شدند و یکبار دیگر به جنبش ضد امپریالیستی توده‌ها خیانت کردند.

در اینجا لازم است بیک نکته‌ی دیگر اشاره کنیم؛ در تمام مقالات، جزوات و کتابهایی که در این دو سال اخیر درباره‌ی نقش آیت‌الله کاشانی در نهضت ملی کردن صنعت نفت بچاپ رسیده است، دو خلط مبحث عمده به چشم میخورد؛

۱ - مبارزات و خدمات آیت‌الله کاشانی تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ را بکل روحانیت تعمیم دادن و از آنها بِنفع کُل روحانیت بهره‌برداری کردن. در حالیکه هیچگاه به این سؤال مشخص جواب داده نمی‌شود که حتی در همان مقطع، چند تن از روحانیون در این مبارزه با آیت‌الله کاشانی همراه بوده‌اند؟ آیا بالو پائین قضیه همان " اسناد" شماره‌ی ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ مندرج در کتاب " روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت" است؟ (درباره‌ی این " اسناد" البته حرف بسیار است و ما بجای خود، درباره‌ی کم و کیف آنها سخن خواهیم گفت) آیا فی‌المثل آقای خمینی که

در آن ایام بیش از پنجاه سال از عمرش میگذشت و از مدرسین سرشناس حوزه‌ی علمیه قم بود (بویژه پس از نوشتن کتاب " کشف الاسرار ")، که حتی در همان مقطع چه نقش مثبتی در جنبش داشت؟ آقایانی که در همین دو ساله، درباره‌ی " مبارزات " آیت الله خمینی از ۱۵ خرداد ۴۲ تا امروز، هزاران هزار صفحه سیاه کرده اند لطفا یکی دو صفحه هم درباره‌ی مبارزات و نقش مثبت ایشان در زمان ملی کردن صنعت نفت علیه امپریالیسم انگلستان و " طاغوت " بنویسند. (۲۳) یک نمونه، فقط یک نمونه ارائه دهند. و اگر نقش آیت الله خمینی در تمام آن ایام صد درصد منفی و مغایر با خواسته‌های دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌ها بود چرا جملگی " تاریخ نویسان " جمهوری اسلامی (حتی کسانیکه میخواهند ما بقبولانند که بابتی نظری به مسائل تاریخی مینگرند)، کم و کیف این بخش از زندگی آیت الله خمینی را حشودانه از چشمهای نا محرم مخفی نگه میدارند؟

۲ - چرا همواره پس از شرح مفصل درباره‌ی مبارزات آیت الله کاشانی تا ۳۰ تیر همینکه به وقایع بعد از ۳۰ تیر ۳۱ تا ۲۸ مرداد ۳۲ میرسند، به بهانه‌ی " تنگی وقت "، " تفصیل کلام "، " احتیاج به نوشتن چند جلد کتاب "، " درخور امکانات فعلی ما " نبودن (؟) و غیره، متوقف میشوند؟

درباره‌ی مبارزات آیت الله کاشانی، موضوع جدل ما، ابتدا تا مقطع ۳۰ تیر نیست و اصرار شما در تا کید صرف بر آن، چیزی را تغییر نمیدهد. شما مقطعی از مبارزات آیت الله کاشانی را برجسته میکنید که ما (علیرغم جای بحث داشتن اصالت انگیزه‌های این مبارزه)، بسسه آن

اعتراضی نداریم. تمام جدل ما (که در بهترین حالت
یعنی در صورت " بی نظری " هیچگاه در آن درگیر نمی‌شوید)
از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به بعد و به ویژه از ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد
۱۳۳۲ است .

دیدیم که "آغا زانقلاب فدائیان اسلام" با ترور
کسروی در ۱۳۲۴، بمعنای اعلام موجودیت و تاریخ تاسیس
فدائیان اسلام است. هدف اولیه تاسیس گروه، " پریشان
کردن مغزها و سرایان به اسلام و به مقدسان دینی " و " راحت
کردن دنیا از شرارتها "ی افرادی نظیر کسروی بوده است .
اما از سال ۱۳۲۵ که آیت الله کاشانی رهبری سیاسی
گروه را بدست گرفت، ترورهای بعدی فدائیان اسلام
جنبه‌ی سیاسی دارد و دیگر کشتن " دشمنان دین " نظیر
کسروی، مورد نظر نیست. عملیات بعدی فدائیان اسلام، پس
از یک وقفه‌ی چهار ساله، عبارتند از ترور هژیر (۱۳۲۸)، ترور
رزم آرا (۱۳۲۹)، سوع قصدیه دکتر حسین فاطمی (۱۳۳۰) و
تصمیم به ترور دکتر مصدق. (۲۴) نه " بهائی بودن هژیر "
و نه " غسل تعمید " و " یکبار مسیحی " شدن (۲۵) دکتر
فاطمی، انگیزه‌ی ترور و سوء قصد به آنها نبود، هیچ یک از
چهار فرد مذکور در فوق، برخلاف کسروی، به " دشمنی با
دین " معروفیت نداشته‌اند. مضافاً اینکه پس از ترور
کسروی، وقتی که فدائیان اسلام رهبری آیت الله کاشانی
را پذیرفته و بصورت کمابند و های او در آمدند، ۳۶۰ درجه
" تحول فکری " یافتند. محمد مهدی عبد خدایی، ضارب
دکتر حسین فاطمی میگوید:

" البته این مسائل ((یعنی غسل تعمید و یکبار مسیحی شدن)) دربرخورده فداثیان اسلام با مرحوم دکتر فاطمی مطرح نبود و بطور کلی زندگی نامه‌ی شخصی افراد مطرح نیست بلکه حرکت آنها در جریان اجتماعی و جریان مبارزاتی مطرح بود. " (۲۶)

خواهیم دید که ترور هرگز در جهت خواست آیت الله کاشانی (در زمان این ترور، آیت الله کاشانی در لبنان تبعید بود) و ترور رزم آرا بدستور و صورت گرفت. ولی آیا فداثیان اسلام، در تصمیم به کشتن دکتر مصدق و در سوء قصد به دکتر حسین فاطمی، با نظر آیت الله کاشانی عملاً کرده‌اند؟ در تائید این دو مورد اخیر هیچ مدرک و سندی در دست نیست. به ویژه اینکه توجه کنیم که مصدق در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ به نخست وزیری انتخاب شد، در ۱۲ اردیبهشت کابینه خود را به مجلس معرفی کرد و در ۲۲ اردیبهشت، خبر تصمیم فداثیان اسلام به کشتن خود را در مجلس اعلام داشت و سوء قصد به دکتر فاطمی در آبان ماه ۱۳۳۰ صورت گرفت. این هر دو مورد زمانی است که روابط آیت الله کاشانی با جبهه‌ی ملی بسیار حسنه بود و هنوز با حوادث بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ماهها فاصله داریم. این موضوع چه چیز را نشان میدهد؟ قبل از هر چیزی اعتبار بودن این ادعای پسر آیت الله کاشانی را که:

" کلیه‌ی افراد ((فداثیان اسلام)) بهیچ حزب و گروهی جز شخص آیت الله کاشانی وابسته نبودند. " (۲۷)

بویژه این امر نشان میدهد که روابط آیت الله کاشانی و

فدائیان اسلام، برخلاف آنچه طرفداران آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام، امروز ادعا میکنند همواره حسنه نبوده است. در مورد چرای آن قبلا اشاره کرده‌ایم و در این مقاله دقیق‌تر به آن خواهیم پرداخت.

آیت‌الله کاشانی از سال ۱۳۲۵ فدائیان اسلام را به طرف اهداف خود کشاند و از آن تاریخ تا زمان روی کار آمدن دکتر مصدق، آنها بعنوان عمال آیت‌الله کاشانی و کماندوهای او عمل میکردند. ولی از این تاریخ ببعد، و تیکه دیدند و وعده‌های بعضی از رهبران جبهه ملی (همان‌هایی که بعد از مصدق بریدند) و آیت‌الله کاشانی در مورد استقرار حکومت اسلامی، عمل نشد، با حفظ روابط بسیار احترام آمیز و حتی صمیمانه‌ی خود با آیت‌الله کاشانی (۲۸)، اختلافات و احتمالات پاره‌ای نا فرمائیها آغاز شد. حداقل اینکه بعد از روی کار آمدن دکتر مصدق، فدائیان اسلام، دیگر فقط از یک مرجع (آیت‌الله کاشانی) دستور نمی‌گرفتند. چرا؟ چرا که "شهید نواب صفوی خواستار حکومت اسلامی است" (۲۹) و چون چنین نمیشود، "مرحوم نواب صفوی در بیستم اردیبهشت ۱۳۳۰ ((یک هفته پس از اینکه دکتر مصدق کابینه‌اش را معرفی میکند))، اعلام میکند که:

"من مصدق و سایر اعضاء و جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی را به محاکمه‌ی اخلاقی دعوت میکنم." (۳۰)

مرغ آقای نواب صفوی یک پادار د:

"خواه‌نا خواه شهید نواب صفوی خواهان حکومت اسلامی بوده‌است... رهبران جبهه ملی به

شهید نواب وعده میدهد که اگر بر روی کار
بیایند حکومت را اسلامی میکنند و از کسانی که
این وعده را میدهد خود شخص دکتر مصدق است. (۳۱)

خواهیم دید که علیرغم این خزعبلات، دکتر مصدق نه تنها در
جریان تصمیم به ترور رژیم آرا قرار نداشت بلکه در
کمیسیون نفت مجلس بود که با بی اعتنائی خیرت-رورو
کشته شدن رزم آرا را از دکتر کاظمی شنید. و برخلاف
چرندیات فوق، دکتر مصدق هیچگاه کمترین قولی بـ
فدائیان اسلام نداد. بچه آخوندی مانند نواب صفوی (که
امروز بعنوان یک قهرمان بزرگ معرفی میشود)، حقیرتر
از آن بود که یک شخصیت بین المللی نظیر دکتر مصدق بـ
او توجه داشته باشد تا چه رسد که قول استقرار حکومت اسلامی
را بدهد. خواهیم دید (بر اساس گفته های نواب
صفوی) وقتی که در سال ۳۴، سپهبد آزموده نواب صفوی را با
دکتر مصدق مواجهه میدهد، مصدق او را به قیافه نمیشناخت
و هرگز ندیده بود. پس چطور " از کسانی که این وعده را
((استقرار حکومت اسلامی را بده نواب)) میدهد خود شخص
دکتر مصدق است ؟

بهر حال، از داستانهای موهوم درباره ی " وعده های
" خود شخص دکتر مصدق " و یا ران صدیق و خوشنام و کسه
بگذریم، وعده های آیت الله کاشانی و بعضی از رهبران
فرصت طلب جبهه ی ملی به فدائیان اسلام البته دروغ
نیست. و این وعده ها نیز بیشتر به وعده های سرخرم
میمانست. اختلافات آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام
فقط به وعده های مربوط به استقرار حکومت اسلامی نبود
بلکه ریشه های عمیق تری داشت. برای نشان دادن

ریشه‌ی این اختلافات، با زنا چاریم به آیت‌الله کاشانی
وبه گذشته‌ها و برگردیم.

ریشه اختلافات فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی

در سه بخش قبل، ضمن اشاره به مسخ و قیحانه‌ی وقایع تاریخی یکصدسال اخیر توسط رژیم جمهوری اسلامی، درباره‌ی آغاز فعالیت فدائیان اسلام و ترور کسروی و رابطه‌ی این ترور با "کشف الاسرار" آیت الله خمینی، با ارائه‌ی نمونه‌های متعددی از این کتاب، سخن گفتیم. گفته‌ایم و لازمست هر بار بگونه‌ای تکرار کنیم که قیام مسلحانه‌ی بهمن ماه توده‌ها و سرنکونی رژیم جنایتکار پهلوی، اگر به فاجعه‌ای بنام رژیم جمهوری اسلامی منتهی نمیشد و این فاجعه، از دو سال پیش به این طرف، آثار ویرانگرانه‌ی خود را در وجه و وجه از خاک این سرزمین برجا نمیگذاشت، بحث درباره‌ی فدائیان اسلام موردی پیدا نمیگرد زیرا که در بررسی تاریخ سی ساله‌ی اخیر ایران (تاریخ بمفهوم واقعی آن و نه به روایت جمهوری اسلامی)، نقش فدائیان اسلام آنچنان ناچیز است که در شرایط عادی، اشاراتی کوتاه (در زمینه‌ی نقش

غالباً خائنانی آنها) ، بسنده بود. ولی در شرایط مشخص کنونی، پرداختن به مشروعیت طلبی شیخ فضل الله و حکومت اسلام خواهی فدائیان اسلام، ما را در شناخت ریشه های رویدادهای دوساله ای اخیر و در شناخت ماهیت واقعی جمهوری اسلامی بیشتر یاری میدهد. چرا که مشروعیت شیخ فضل الله، حکومت اسلامی نواب صفوی و جمهوری اسلامی آیت الله خمینی، حلقه های بی از یک زنجیر است - زنجیری برای در جهل و اسارت نگه داشتن توده ها، آنها هم درست در لحظاتی که زحمتکشان، رهایی از بندهای ستم را نشان می گرفته اند... و غافل از اینکه امپریالیستها و خدایان سرمایه، هنوز " چشمه " های تازه و جعبه های مارگری خیره کننده ی نوظهور، در اختیار دارند. (۳۲)

باری، در بخشهای قبل گفتیم که رابطه ی آیت الله کاشانی با فدائیان اسلام چنان بهم گره خورده است که بدون بحث درباره ی آیت الله کاشانی نمیتوان درباره ی فدائیان اسلام سخن گفت. در همانجا اشاره کردیم که فدائیان اسلام از سال ۱۳۲۵ با آغا زحکومت دکتر مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۰) بعنوان کماندوی آیت الله کاشانی و عمال بی اراده ی او عمل میکردند. ولی از همان اولین روزهای حکومت دکتر مصدق، بدلائلی که اشاره کرده ایم، اختلافات بین آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام، و احتمالاً پاره ای از نافرمانی های اینها از آیت الله کاشانی، آغا زشد و بالاخره در بخشهای قبل، پس از طرح این اختلافات آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام باید به گذشته ی آیت الله کاشانی، به مبارزات و بینش سیاسی او مراجعه کرد.

در آرشیه‌های وزارت خارجه انگلیس درباره آیت الله
کاشانی چنین آمده است :

" پدرش از پیشوایان مذهبی بود که با انگلستان
خصوصاً دیرینه داشت و بر سرمایه رزّه با سیاست
دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بقتل
رسید. مرگ پدر، کاشانی را دشمن آشتی ناپذیر
انگلستان ساخت. " (۳۳)

ماهها پس از کودتای ۲۸ مرداد، وقتی که آیت الله کاشانی
(بدلایلی که در همین مقاله خواهیم دید) با پاره‌ای از
جنبه‌های سیاست حکومت سپهبدزاهدی به مخالفت خوانشی
برخاست، در ضمن مصاحبه‌ای با خبرنگاران داخلی و خارجی
چنین گفت :

" من از ۲۴ سالگی تا بحال همیشه در مقابل
انگلیسی‌ها چه در بین النهرین و چه در ایران،
با مسأله ملت ایران فداکاری کرده‌ام. " (۳۴)
در مورد آیت الله کاشانی خیلی چیزها میتوان گفت ولی
در مورد احساسات شدیداً ضد انگلیسی (نهضت مپریالیستی)
او تردیدی نمیتوان داشت. احساسات ضد انگلیسی در
آیت الله کاشانی آنچنان شدید بود که حاضر بود (جز با
کمونیستها) با هر نیروئی حتی با فاشیسم آلمان بسازد،
مهدی عراقی، یکی از اعضاء قدیمی فدائیان اسلام
مینویسد :

" یک چیز ضد انگلیسی در وجود کاشانی سابقه
داشت تا وقتی که ((از عراق)) به ایران آمد و
مسئله‌ی آلمانیه‌ها مطرح شد، کاشانی تقریباً با
آلمانیه‌ها ساخت علیه انگلیسی‌ها، وقتی که

متفقین به ایران آمدند، ((انگلیسیها))
کاشانی را بعنوان ستون پنجم ((آلمان))
گرفتند. " (۳۵)

البته آیت الله کاشانی نه "تقریبا" بلکه حقیقتا از
اعضاء (آنهم از اعضاء برجسته و موثر) ستون پنجم آلمان
بود. ستون پنجم آلمان، برهبری جاسوسان برجسته‌ای
نظیر مایر، کوموتا، سولنسه، ایلربن و غیره، قرار بود که
پس از سقوط استالینگرا در ایران کودتا کنند و سرهنگ
زاهدی (سرلشگر زاهدی زمان کودتای ۲۸ مرداد)، بجای
رضا خان بعنوان رئیس جمهور انتخاب گردد. (۳۶)

در اینجا ممکن است ادعا شود که آیت الله کاشانی
علاوه بر احساسات شدید اضا انگلیسی، ((ضد طاغوت اول))،
رضا شاه، هم بود، چرا که نقشه‌ی کودتا جاسوسان آلمانی،
سرهنگ زاهدی، آیت الله کاشانی، ایل بختیاری و بسیاری
از رجال سرشناس و افسران ارشد، (۳۷) در واقع علیه
سلطنت رضا خان بود. پس آیت الله کاشانی هم بـ
" طاغوت اول " مخالف بود، در جواب فقط یک نمونه را
متذکر میشویم :

آیت الله کاشانی پس از اینکه مراجع تقلید از او
خواستند که عراق را ترک کند (۳۸) به ایران بازگشت و در
مجلس موسسان رضا خانی (برای انتقال سلطنت از
قاجاریه به خاندان پهلوی) بعنوان نماینده‌ی تهران و
طرفدار رضا خان، شرکت کرد. (۳۹)

آیت الله کاشانی، البته (مانند سایر روحانیون) با
" طاغوت دوم " محمد رضا شاه، نیز مخالفتی نداشت. او در
۱۳۳۲/۲/۱۰ چنین گفت :

" شاه ما خیلی با فاروق، پادشاه مصر فرق دارد .
پادشاه ایران نه مانند فاروق فاسد و هوسباز
است و نه دیکتا تور و مستبد . شاه یک مرد تربیست
شده و عاقل است . " (۴۰)

ایوانف در کتاب " تاریخ نوین ایران " (ترجمه‌ی
فارسی صفحه ۱۷۲)، در مبحث مربوط به ملی شدن صنعت
نفت ، مینویسد :

" گروه مذهبی برهبری کاشانی، دارای جنبه‌های
ضدانگلیسی ((بود)) . کاشانی در زمان جنگ
بین الملل دوم بعلت داشتن تمایلات فاشیستی
بوسیله‌ی مقامات انگلیسی دستگیر و زندانی
شده و پس از آن بسوی ایالات متحده سمنگیزی
کرده بود . "

بهر حال، پس از شکست ارتش هیتلری در استالینگراد، طرح
کودتا عقیم ماند . پس از ورود متفقین به ایران، عسده‌ای
از معروفترین رجال سیاسی و افسران ارشد ارتش و آیت‌الله
کاشانی دستگیر شدند . آیت‌الله کاشانی ۲۸ ماه در
زندان انگلیسی‌ها بسربرد . این توقف ۲۸ ماهه و توا م‌با
بد رفتاری‌های فراوان، کینه‌ی آیت‌الله کاشانی نسبت
به انگلیسی‌ها را بمرز غیر قابل برگشتی رساند . آیت‌الله
کاشانی آنچنان نفرتی از انگلیسی‌ها پیدا کرد که حتی
حاضر نبود با یک انگلیسی روبرو شود . تنها استثناء در این
مورد، قبول انجام م‌م‌حبه‌با " دیلمر " خبرنگار ردیلی
اکسپرس، پس از ترور رزم‌آرا بود . حسنین هیکل که به
هنگام م‌م‌حبه‌ی " دیلمر " با آیت‌الله کاشانی حضور داشت
از قول او چنین نقل میکند :

" من مباحبهی ترا رد کرده بودم... بخاطر اینکه
اییل و تبارتورا دوست ندارم. من اعتقاد دارم
که همه‌ی انگلیسی‌ها سگ هستند ولی آنها نسی
که برای توپیش من وساطت کردند گفتند که تو
مثل انگلیسی‌ها سگ نیستی. " (۴۱)

مبارزه‌ی آیت‌الله کاشانی با دولت انگلیس و نیز با
سرسپردگان انگلستان در ایران نظیر قوام السلطنه‌ها،
هژیرها و رزم‌آراها همچنان پیگیرانه ادامه داشت. عمال
انگلیسی نیز هیچ فرصتی را برای آزار او از دست
نمیدادند.

در فروردین ۱۳۲۳، آیت‌الله کاشانی به دست
قوام السلطنه توقیف می‌شود و مدت دو سال در بهجت آباد
قزوین در حالت تبعید بسر می‌برد.

در بهمن ۱۳۲۷، در دانشگاه تهران توسط ناصر
فخرآرایی به شاه سوء قصد می‌شود (۴۲) و همان شب، بدستور
رزم‌آرا (به بهانه‌ی اینکه در جیب فخرآرایی کتک
خبرنگاری " فجر اسلام " وجود داشت)، آیت‌الله کاشانی
را پس از کتک و ناسزا؛ " سید، حالا می‌خواهی شاه را بکشی"،
شانه به کرمانشاه و از آنجا به لبنان می‌فرستند. آیت‌الله
کاشانی مدت ۱۶ ماه در لبنان در تبعید می‌ماند.

البته آیت‌الله کاشانی، بعدها انتقام خود را از هژیر
و رزم‌آرا و قوام السلطنه می‌گیرد. هژیر و رزم‌آرا، توسط
فدائیان اسلام بقتل می‌رسند و نقش فعال آیت‌الله کاشانی
در سقوط حکومت چهار روزه‌ی قوام در ۳۰ تیر ۳۱، انکار
ناپذیر است.

آیت‌الله‌کاشانی با این گذشته‌ی سیاسی، نمیتوانست فقط یک رهبر مذهبی باشد و بنا به اصطلاح معروف جمهوری اسلامی، یک رهبر مذهبی - سیاسی بود. و به تعبیر درست تر (بقول حافظ " ازید حادثه ") بصورت رهبر سیاسی - مذهبی درآمده بود. اما فدائیان اسلام در عوالم دیگری بسر میبردند. و پس از روی کار آمدن دکتر مصدق (از دیب‌هشت ۳۰) پی بردند که از سال ۲۵ تا آنوقت، بازیچه‌ای بی‌ش نبودند و بصورت عمال بی اراده‌ی آیت‌الله‌کاشانی عمل میکردند. هما نظوریکه در بخش قبل، از قول آیت‌الله خمینی (در مصاحبه‌اش با حسنین هیکل در نوفل لوشاتو) و نام‌هاش به آیت‌الله‌کاشانی آوردیم و یا بطوریکه امروز فدائیان اسلام میگویند، آیت‌الله‌کاشانی " سیاسی کار " شده بود.

" اما نواب، سیاسی کار نیست. بلد نیست سیاسی

کار باشد و نمیخواهد سیاسی کار باشد. میانسی

مکتبی به او اجازه نمیدهد که اینگونه باشد. "

(پیام انقلاب، شماره‌ی ۲۱ - ۵۹/۹/۱۳)

" حضرت محمد مهدی عبدخدا بی (۴۳)، ضارب دکتر حسین فاطمی، میفرماید:

" نواب معتقد بود که شاه و مصدق و مرحوم کاشانی

به توافق رسیده‌اند، قربانی این توافق،

نواب صفوی و یارانش هستند. " (پیام انقلاب

شماره‌ی ۱۳ ، ۵۹/۵/۲۵)

حجت‌الاسلام لواسانی، از اعضاء قدیم فدائیان اسلام میگوید:

"... در واقع میشد گفت که مرحوم نواب با

اعضاء جبهه ملی ارتباط نزدیکی نداشت و مرحوم کاشانی واسطه بود. ایشان تعهد کرده بود که اگر اینها بیایند روی کار، ما میتوانیم خواسته های دینی مان را بوسیله اینها اعمال کنیم. فدائیان اسلام و نواب که معتقد به مبانی مذهبی بودند و از مراجع تقلید و پیشوایان بشخص مرحوم کاشانی، روی این حساب، گفته های ایشان را قبول کردند... بعد هم که آنها حاضر نشدند بر نامه های اسلامی را اجراء کنند، نتیجتاً این مخالفت شدت پیدا کرد و بارها مرحوم نواب به آنها اعلام کرد و نامه نوشت. حتی یک مرتبه خود من واسطه و پیغام براز طرف مرحوم نواب بودم. بسه اتفاق یکی از برادران ما بنام آقای شیخ محمد رضای نیک نام به منزل مرحوم کاشانی رفتیم، در همین پانار بود که توی صحن حیاط با ایشان ملاقات کردیم و پیغام مرحوم نواب را به ایشان دادیم که شما مگر یکی از شکایاتتان این نبود که در این کشور عرق فروشها بیشتر از دکـان نا نوایی است و مردم را بر علیه دولت، ما و شما و دیگران تحریک می کردیم که مردم قیام کنید. پس چه شد حالا که حکومت را در دست گرفتید در این فکرها نیستید؟ ایشان در جواب ما گفت: " بروید بیسوا دها، شما نمی فهمید. ما باید اول مسئله ی نفت را تمام کنیم و بعد به اصول دینی برسیم." (پیام انقلاب، شماره ی ۷، ۲۴، ۱۰/۵۹)

خلاصه کنیم: تردیدی وجود ندارد که احساسات ضد انگلیسی (نه ضد امپریالیستی) در آیت الله کاشانی بسیار شدید بود. آیت الله کاشانی، برخلاف رهبران جمهوری

اسلامی و روحانیون عموماً، نه‌ضداجنبی (که غالباً با مواضع ضد امپریالیستی عوضی‌گرفته‌میشود) بلکه فقط ضد انگلیسی بود، و این احساسات ضدانگلیسی، بطوریکه دیده‌ایم، انگیزه‌هایی صرفاً شخصی داشت و در این احساسات ضدانگلیسی، روحانیت (جزئی چند از روحانیون نوکرو سرسپرده‌ی امریکا نظیر شمس‌قنات آبادی)، کسی با او همراه نبود.

مبارزه‌ی پیگیر آیت‌الله کاشانی با دولت انگلیس و سرسپردگان معروف آن نظیر قوام‌السلطنه‌ها، هژیرها، رزم‌آرا‌ها را به‌هیچ‌وجه نمیتوان مبارزه‌ی دولت انگلیس با اسلام و با مبارزه‌ی روحانیت با دولت انگلیس تلقی کرد. (۴۴)

البته آیت‌الله کاشانی در اعتقادات ضد کمونیستی چیزی از روحانیون دیگر کم نداشت و حتی همان احساسات شدیداً ضدانگلیسی او مانع از این نشد که در کودتای امریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد شرکت فعال داشته‌ودر موفقیت آن نقش قاطعی ایفا کند. چرا که در اینجا دیگر انگیزه‌های شخصی با هر قدرت و شدتی که باشد در مقابل منافع طبقاتی کم‌رنگ‌میشود... و شد.

ماه‌ها پس از کودتای ۲۸ مرداد، پس از بازگشت شاه به ایران، پس از خیانت رهبری حزب توده، پس از ابراز خوشحالی روحانیت در مورد "رفع خطر از دین و مملکت و پس از سرکوب توده‌ها، مخالفت خوانی‌های آیت‌الله کاشانی در زمینه‌ی تجدید رابطه با انگلستان و قرار داد دکن سرسیوم، و شکوه‌های ایشان از سر لشکرزاهدی در مورد فراموش کردن قول و قرارهای خود در کوتاه‌کردن دست انگلیسی‌ها (نه

امریکائی ها) از ایران ، دیگر تا شیری نداشت و کسی را فریب نمیداد . آیت الله کاشانی گویا در ۲۷ مرداد بیه صدق نوشته بود : شما " مرالکهی حیض کردید . " و لسی ما هها بعد از کودتای ۲۸ مرداد ، یکی دوا علامیه و مباحیهی آیت الله کاشانی در مخالفت رقیق و مشروط با حکومت سپهبدزاهدی و نامهاش به دبیرکل سازمان ملل (که ایین روزها زیاد در بارهی آنها سروصدا بر ایه میا ندازند) ، دیگر اثری نداشت . توطئه های بیشمارا و بعد از ۳۰ تیر ۳۱ و به بیژه خیانت او در ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ به مبارزهی توده ها علیه امپریالیسم انگلستان (و نه احساسات کینه توزانه ضد انگلیسی او) هنوز از خاطره ها فراموش نشده بود . بعد از ۲۸ مرداد ، پشم کلاه " ضد امپریالیست " بودن آیت الله کاشانی ریخته بود . و ایین بار ، آیت الله کاشانی نه بوسیله دکتر مصدق ، بلکه گویا توسط خودش " لکهی حیض " شده بود . در آن هنگامیکه آتش و خون در کوچه ها ، در زندانها ، در شکنجه گاهها و در میدانهای تیر ، زنجورهائی نظیر اینکه " من از ۲۴ سالگی تا بحال همیشه در مقابل انگلیسی ها . . . فداکاری کرده ام " ، دیگر کسی را بیه هیجان نمیآورد . دیگر حنای آیت الله کاشانی رنگ نداشت .

همان کلامی که آیت الله کاشانی قبل از حکومت مصدق در مورد استقرار حکومت اسلامی ، بسرفداشیان اسلام گذاشته بود ، سر لشکرزاهدی پس از کودتای ۲۸ مرداد ، در مورد کوتاه کردن دست انگلیسی ها (نه امریکائی ها) از ایران ، بسر آیت الله کاشانی گذاشت .

برای پی بردن به ریشه‌ی اختلافات آیت‌الله‌کاشانی
وفدائیان اسلام لازمست که از یک زاویه‌ی دیگر نیز بسه
مسئله‌نگاه کنیم .

" دکتر بقایی در ضمن نطق خودش برعلیه
انگلیس گفت : خاک نعلین آیت‌الله‌کاشانی
یک میلیون مرتبه از کله‌های سیاستمداران
انگلیسی با شرافت تراست . " (۴۵)

آقای " دیلمر " در پایان مصاحبه با آیت‌الله‌کاشانی ،
" نامه‌ای به دیلی اکسپرس بصورت زیر ارسال
کرد : خدایا کمکم کن ... مردم کمکم کنید ...
یک ساعت مصاحبه کرده‌ام در میان حسرات و
التهاب ... مصاحبه با سیاستمداری که بلاشک در
این بیست سال گذشته مانندش را ندیدم یعنی
بعد از آنکه بیست سال پیش در واقع‌ی آتش سوزی
" ریختاک " (۴۶) با هیتلر مصاحبه کردم ،
چنین مصاحبه‌ای پیش نیا مده بود . " (۴۷)

از عبارت کم و بیش مبالغه‌آمیز " دیلمر " (بویژه اینکه
دیلمر ، در آن جوهریانی پس از ترور رژیم آرا بدین
آیت‌الله‌کاشانی رفته بود) و خصوصا از خرده‌فرمایشات
دکتر بقایی ، نوکرا مریکا ، که بگذریم ، به واقعیت نزدیکتر
است اگر بگوئیم : آیت‌الله‌کاشانی هر چه بود ، برجسته‌ترین
شخصیت روحانی پنجاه سال اخیر ایران بشمار میرود . هیچ
یک از روحانیون کنونی ، به تنهایی ، با آیت‌الله‌کاشانی
قابل مقایسه نیست (آیت‌الله‌کاشانی را مخصوصا نباید
در هیچ زمینه‌ای با شاه سلطان حسین روحانیت ، یعنی
آیت‌الله بروجردی مقایسه کرد) . اگر بخواهیم تصویری

نسبتاً (نه کاملاً) رقیقی از او بدست بدهیم با یدبگوئیم که چشمگیرترین خصوصیات چهار رتن از روحانیون کنونی (آیت الله خمینی، آیت الله شریعتمداری، آیت الله طالقانی و آیت الله بهشتی) را آیت الله کاشانی بسطه تنهایی در خود جمع داشت. با اینهمه، از نظر بینش سیاسی آیت الله کاشانی شاید بیش از همه با آیت الله شریعتمداری قابل قیاس باشد و حداقل، اختلافات آیت الله کاشانی با فدائیان اسلام را میتوان با اختلافات آیت الله شریعتمداری و آیت الله خمینی مقایسه کرد.

در بخش قبل گفتیم که آیت الله کاشانی از قشریت، تحجر فکری و تفکرات ما قبل سرمایه داری شیخ فضل الله ها، نواب صفوی ها و آیت الله خمینی ها بسیار فاصله داشت و از نوعی بینش سیاسی بورژوازی برخوردار بود. چنانچه نمونه‌ای که در زیر ارائه میشود بخوبی میتواند دطرز تفکر آیت الله کاشانی و تفاوت آنرا با ترمشروع طلبی شیخ فضل الله ها، نواب صفوی ها، و آیت الله خمینی ها بنمایش بگذارد. بر اساس نمونه‌های زیر، اگر آیت الله کاشانی امروز زنده بود (علی‌رغم تمام تجلیل‌هایی که در جمهوری اسلامی از وی بعمل می‌آید) براحتی میتواندست بعنوان " لیبرال " و " غیر مکتبی " مورد تکفیر قرار گیرد.

آیت الله کاشانی طرفدار قانون اساسی بورژوازی سابق بود و در زمان تشکیل مجلس موسسان در سال ۱۳۲۸، از تبعیدگاه خود در لبنان طی پیامی در دفاع از مشروطیت و مخالفت با تغییر قانون اساسی، چنین نوشت:

" آقایان نمایندگان... عصر خود را عصر اعراض مشروطیت قرار ندهید. قانون اساسی

خونبهای جمعی کثیرا ز مردمان غیور و وطنخواه
دیندار است، چقدر نهب اموال و هتک اعراض،
اتلاف نفوس در آن راه شد، بهر ترتیب است
نگذارید تغییر کند هموطنان عزیز، در
جلوگیری از تغییر قانون اساسی و دیکتاتوری
و مظالم خانمان سوز فداکاری لازمست .
نمیتوانند همه را بکشند یا حبس نمایند، حـسـر
حساب ملت با جدیت در دنیا ای امروز پیش
میرود، " (۴۸)

آیت الله کاشانی وقتیکه از تبعید لبنان به ایسران
بازگشت، در پیامی (که توسط دکتر بقایی خوانده شد)
خطاب به مردمی که در مقابل خانه اش جمع شده بودند بیرونی
" اسباب ما دیه " تکیه کرد :

" بسم الله الرحمن الرحيم . پس از سلام ،
برادران عزیزم ، چون دنیا دارا سباب است و
هیچ امری بدون اسباب ما دیه میسر نیست بصرف
دعای نیا بدقناعت ورزید . با یدهمه دست برداری
و اتحاد و صمیمیت بهم بدهید و در امور اجتماعیه
همت و مجاهدت و فداکاری نمائید " (۴۹)

در گرما گرم مبارزه ی توده ها علیه امپریالیسم انگلستان
وقتیکه فدائیان اسلام و روحانیون و برخی از یازاریان ،
در زمینه ی بستن عرق فروشیها ، حجاب اسلامی و بیرون
راندن زنان از ادارات ، پافشاری میکردند ، آیت الله
کاشانی چنین گفت :

" استثماریگران انگلیسی در این ایام از راه
دیگری وارد شده اند و میخواهند در مبارزه اخلال

کنند. در این ایام نامه‌هایی با امضاء به‌من
 میرسد که چرا مشروب فروشیه‌ها را نمی‌بندید، چرا
 زنها را از ادارات اخراج نمی‌کنید، چرا دستور
 نمیدهید خانم‌ها چادر بزرگ کنند. اینها یا
 نوکران مستقیم انگلیس هستند یا مغرضند یا
 نمی‌فهمند. " (۵۰)

و پیداست نواب صفوی که (ما سند آیت‌الله خمینی) " درد
 مکتب داشت "، در این باغها نبود. نواب صفوی (ما ننسند
 آیت‌الله خمینی) از همان روز اول خواهان اجرای احکام
 و حکومت اسلامی بود، نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد. ولی
 چنین نمیشود. فدائیان اسلام از همان آغاز حکومت
 دکتر مصدق در میا بند که مدت پنج سال مزدور بدون جیره و
 مواجب آیت‌الله کاشانی بوده‌اند. اگر ترور کسروی، لاقل
 " اجرا خروی" داشت ولی کشتن هژیرورزم آرا، نه بدرد
 دنیایشان می‌خورد و نه بدرد آخرتشان. آنها هیچگونه دشمنی
 با هژیریا با رزم آرا نداشتند و از هر طرف که چرتکسهای
 می‌انداختند میدیدند که از این دو ترور، چها رلایه‌نا ضرر
 کرده‌اند.

اگر ترور هژیرورزم آرا از هیچ جهت نفعی برای
 فدائیان اسلام (و اسلام) نداشت ولی کشتن دکتر مصدق
 لاقل " اجر دنیوی" بدنیال داشت. در بخش قبل گفتیم که
 فدائیان اسلام فقط ده روز پیش از معرفی کابینه‌ی دکتر
 مصدق به مجلس، تصمیم به کشتن او می‌گیرند. " مورخ"
 فدائیان اسلام، نویسنده‌ی " تاریخ سی ساله‌ی اخیسر
 ایران " وضارب دکتر حسین فاطمی یعنی حضرت محمد مهدی
 عبدخدایی میگوید:

" برای نواب صفوی ، اوایل حکومت دکتر

مصدق با او و آخر حکومت رزم آرا تفاوتی نداشت ."

" پیام انقلاب ، شماره ی ۲۱ - ۵۹/۹/۱۲)

آغا ز حکومت دکتر مصدق ، آغا ز اختلافات و نافرمانیهای فدائیان اسلام در تصمیم به قتل دکتر مصدق (در اردیبهشت ۳۰) و سوء قصد به دکتر فاطمی (در آبان ۳۰) ، از مرجع دیگری (غیر از آیت الله کاشانی) دستور گرفته اند . بدلالی که در بخش قبل ذکر کرده ایم این دو مورد ، به احتمال قریب به یقین ، بدون مشورت و حتی بدون اطلاع آیت الله کاشانی ، تصمیم گرفته شد . در اینجا این سؤال میتوان مطرح شود : فدائیان اسلام که مدت پنجسال فقط بدستور آیت الله کاشانی عمل کرده اند از کجا دستور می گرفتند ؟ آیا بطور یقین از همانجائی نبود که اخوان المسلمین از آنجا دستور می گیرند ؟ با اینکه شواهد بسیاری برای این امر میتواند گواهی دهد ولی ما هنوز فاکتهای لازم برای پاسخ دقیق به این سؤال را در دست نداریم . اما آیا دکتر فاطمی در آغا ز حکومت مصدق ، بی علت در باخترا مرز نوشت :

" جلسه ی آینده ی فدائیان اسلام در لندن

تشکیل خواهد شد " ؟ (به نقل از همان شماره ی

مجله ی پیام انقلاب)

اکنون که زیر و بم رابطه ی آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام (در سالهای ۳۰ - ۲۵) و ریشه های اختلافات آنها پس از روی کار آمدن مصدق را به اختصار برررسی

کرده‌ایم، برگردیم به سال‌های ۲۸ و ۲۹ یعنی بزمان ترور
هژیرورزم‌آرا - زمانیکه فدائیان اسلام بصورت کماندوها
و عمال بی اراده‌ی آیت‌الله‌کاشانی عمل میکردند .
ببینیم که ترور هژیر، دلیل ابطال انتخابات مجلس
شانزدهم و بازگشت آیت‌الله‌کاشانی از تبعید بود و ترور
رزم‌آرا ، آن طوریکه فدائیان اسلام امروز با وقاحت تمام
اعلام میکنند: " نفت را ما ملی کردیم ، اگر رزم‌آرا را مسا
نمی‌گشتیم ، نفت ملی نمیشد " (۵۱) سرآغاز نهضت نفت ؟
دربخش آینده میکوشیم با بررسی جوانب این دو ترور
به سئوالات فوق نیز پاسخ دهیم .

توضیحات

- و نایب‌امام‌مانه، به چشم نخورد.
- (۱۲) پیام انقلاب (ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
شماره‌ی ۱۹، ۵۹/۸/۱۷
- (۱۳) همانجا
- (۱۴) پیام انقلاب، شماره‌ی ۱۳، ۵۹/۵/۲۵
- (۱۵) "ایران، کوه آتشفشان" صفحات ۷۹ - ۷۸
- (۱۶) روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۷
- (۱۷) "ایران کوه آتشفشان"، صفحه‌ی ۸۰
- (۱۸) در اینجا ترجمه‌ی بخشی از آیه‌ی ۵۹ از سوره‌ی انفال
(و اعدوا لهم ما استطعتم...) را، که مورد توجه خاص
فدائیان اسلام قرار گرفت، از روی ترجمه‌ی مهدی
السهی قمشده‌ای، نقل می‌کنیم: "وشما (ای مومنان)
در مقام مبارزه با آنها خود را مهیا کنید و تا آن حد که
بتوانید آذوقه و آلات جنگی... برای تهدید دشمنان
خداوند... فراهم سازید..."
- (۱۹) به قلم دکتر سید محمود کاشانی، تیرماه ۱۳۵۹، چاپ
خوشه.
- (۲۰) مراجعه کنید به سندی از آرشیو وزارت امور خارجه‌ی
انگلستان درباره‌ی آیت‌الله کاشانی، در کتاب
"روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت"، "بکوشش
گروهی از هواداران انقلاب اسلامی ایران در اروپا"
نشرقم خیابان ارم، ۱۳۵۸، صفحات ۸۴ - ۸۳.
- توضیحات اضافه کنیم که دکتر سید محمود کاشانی در کتاب
مذکور در فوق خود، همین سند را (در صفحات
۱۷۴ - ۱۷۳) نقل می‌کند ولی در صفحه‌ی ۱۷۴، عبارت
"آیت‌الله از زنان خود سی و شش فرزند داشت" از قلم

میافتد!

(۲۱) عبدالله کربا سچیان ، سردبیر و مدیر " نبرد ملت " (ارگان فدائیان اسلام) ، در قیل از ۲۸ مرداد و امروز در توجیه همکاری خود و فدائیان اسلام با رژیم شاه چنین مینویسد : " این یک حقیقتی است که شاه ۳۰ سال قبل ، شاه دوران (انقلاب سفید !) و پس از آن نبود که پیشوای میا رزروحانی شادروان آیت الله کاشانی وجود او را در مملکت بخاطر (موقعیت خطیر) ضروری ندانسته و چنان دست خطی را به او مرقوم نمیفرمود (سند ۲) . حتی از شادروان آیت الله کاشانی که رهبر روحانی تندرو بود که بگذریم ، در آن زمان حتی یک مرجع تقلید وجود نداشت که علیه او قیام کند و با او به ضدیت برخیزد ، و برای یک مسلمان شیعه انجام عملی که مرجع تقلید با آن موافق نباشد در حکم کفر و انحراف از مکتب مقدس تشیع است (بندی یک از سند شماره ی یک) "

(مراجعه شود به جزوه ی " علل توطئه های مکارانه ی ارشاد ملی ! علیه " نبرد ملت " نخستین نشریه ی انقلابی اسلامی ایران ، بقلم عبدالله کربا سچیان ، ۱۳۵۹ ، صفحه ی ۲۳ . تاکید از ماست) .

(۲۲) بیژن جزنی در جلد دوم تاریخ سی ساله ، مینویسد : " ۲۵۰۰۰ مرداد هم مرتجعین از جمله بروجردی را به وحشت انداخت . بروجردی و رهبران روحانی تنها آنجا پیش رفتند که برای همدردی با غربت شاه ((اشاره به فرار شاه)) دستور دادند در مساجد و تکایا و خانه ها مجالس سوگواری برگزار شده و روضه ی حضرت

مسلم خواننده شود. " (صفحه‌ی ۱۱۱) .

بحث درباره‌ی تلگراف‌های آیت‌الله بروجردی به شاه و به سپهبدزاهدی را بفرصت دیگری واگذار می‌کنیم. و در اینجا فقط توجه خواننده را به نکته‌های که در سلسله‌مقالات " سیر مشروعه‌طلبی در ایران " به آن اشاره کرده‌ایم جلب می‌کنیم: بر اساس اکثر بیوگرافی‌های آیت‌الله خمینی و بیسیاری از نوشته‌های دیگر، طرفداران جمهوری اسلامی آیت‌الله بروجردی در کلیه‌ی امور بویژه در امور سیاسی همواره با آیت‌الله خمینی مشورت می‌کرد و جز با صلاح‌دیدوی تصمیمی نمی‌گرفت. برای اطلاعات بیشتر در مورد اخیر همچنین مراجعه کنید به کتاب " جایگاه مبارزان روحانیون ایران "، از صفحه‌ی ۱۰۹ به بعد.

(۲۳) آیت‌الله خمینی، دو سال پیش، حسین هیکل را در نوفل‌لوشا تو برای یک مصاحبه‌ی دو ساعته بحضور پذیرفت. در این مصاحبه آیت‌الله خمینی گفت: "... در همان وقت نامه‌ای به کاشانی نوشتم که نسخه‌ای از آنرا هنوز در اختیار دارم. و از او خواستم که جنبه‌ی دینی را بر جنبه‌ی سیاسی محدود آن رجحان دهد ولی او برعکس عمل کرد و سرانجام که کشید که کار سیاسی پذیرفت و بعنوان رئیس مجلس شورای ملی انتخاب شد. من از ایشان خواستم که به دین بپردازند نه اینکه گرد سیاست بگردند."

(مجله‌ی سپیدوسیا، ۲۵ خرداد ۱۳۵۸)

(۲۴) نطق دکتر مصدق در جلسه‌ی ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ در مجلس شورای ملی، مراجعه کنید به " نطق‌ها و مکتوبات

دکتر مصدق در دوره‌ی شانزدهم، جلد دوم، دفتر اول،
انتشارات مصدق، صفحات ۱۳ - ۱۲
و نیز مراجعه کنید به سخنان نواب صفوی در ۱۳۳۲/۶/۴
(چند روز پس از کودتای ۲۸ مرداد) در جایی که فاش
می‌کند: مصدق "در تمام حکومتش از ترس من و برادرانم
در گوشه‌ی خانه متحصن بود." (جزوه‌ی پژوهشی در
کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، احمدخلیل مقدم، صفحه‌ی
۵۷).

(۲۵) برادر محمد مهدی عبدخدائی از اعضاء اولیه فدائیان
اسلام در مقاله‌ی "فدائیان اسلام و دکتر سیدحسین
فاطمی" مینویسد: "مرحوم دکتر فاطمی متهم است
که غسل تعمید کرده است و یکبار در اصفهان مسیحی
شده است" (پیام انقلاب، شماره‌ی ۲۱ مورخ ۱۲/۹/۵۹)
(۲۶) همانجا

(۲۷) مقاله‌ی "آیت الله کاشانی و شهید مجتبی نواب
صفوی" بقلم سید محمود کاشانی، مجله‌ی پیام انقلاب
شماره ۱۷ مورخ ۱۹/۷/۵۹

(۲۸) مراجعه کنید به نامه‌ی نواب صفوی از زندان به "پدر
بزرگوار حضرت آیت الله کاشانی" در ۱۶ بهمن ۱۳۳۰
در همان شماره‌ی مجله‌ی پیام انقلاب و نیز به صاحب
مورخ ۲۵ آبان ۳۱ نواب صفوی با روزنامه‌کیشان
در مورد تلاش آیت الله کاشانی برای رها نسی او از
زندان. (در همانجا)

(۲۹) (۳۰) (۳۱) پیام انقلاب، شماره ۲۱ مورخ ۱۲/۹/۵۹
(۳۲) دیروز، چهره‌ی ضد سلطنتی آیت الله خمینی، حکومت
رها نسی بخش اسلامی، مبارزه‌ی ضدامیریالیستی

جمهوری اسلامی، صیقل داده میشود و امروز، در اوج
دیکتاتوری آخوندی، توهمی تازه، وسیمای نورانی
بنی صدر از دور دست میدرخشد و دها نها از تعجب باز
مانده است: "چه شها متی!". . . و فردا شاید سر ما یسه
نقابى دیگر به چهره زندو "چشمه" ای دیگر از جعبه‌ه‌ی
ما رگیری خود بنما یش بگذارد.

(۳۳) "روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت" "بکوشش

گروهی از هواداران انقلاب اسلامی ایران در اروپا"

نشر روح، قم، ۱۳۵۸، صفحه ۸۴

(۳۴) همانجا، صفحه ۱۲۰

(۳۵) روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۱۳ خرداد ۵۹؛ ویژه‌نامه‌ی

۱۵ خرداد. توضیحا اضافه کنیم که روزنامه‌ی جمهوری

اسلامی در ۱۳ خرداد ۵۹ در مقدمه برصاحبیه‌ی مهدی

عراقی مینویسد که قسمت اول این صاحبیه در سال

قبل بمناسبت ۱۵ خرداد ۵۹، یعنی پس از گذشته شدن

مهدی عراقی توسط گروه فرقان، بچاپ رسید.

روزنامه‌ی جمهوری اسلامی در همان مقدمه، علت این

تاخیر یکساله را "شرایط ویژه‌ی زمانی" (تاکید از

ماست) ذکر میکند. برآستی در ۱۵ خرداد ۵۸ یعنی

کمتر از چهار ماه پس از قیام، گفتن اینکه آیت الله

کاشانی از اعضاء ستون پنجم آلمان بود، جایز نبود

ولی یکسال و چهار ماه بعد، میشد بعضی از مسائل را

پی برده و بی واهمه بیان داشت همانطوریکه حسن

آیت، تئوریسین حزب جمهوری اسلامی، در مجلس

شورای اسلامی از کودتای ۲۸ مرداد دفاع کرد.

(۳۶) برای شرح مفصل ستون پنجم و نیز نقش کاشانی در آن

- مراجعة‌کنیدیه اسناد مندرج در کتاب " گذشته چراغ راه آینده است"، انتشارات جامی صفحات ۷۰ - ۶۰
- (۳۷) مراجعه‌کنیدیه کتاب " سیاست موازنه‌ی منفی در مجلس چهاردهم"، حسین کی استوان، صفحات ۲۶۴ - ۲۶۳ و نیز به روزنامه‌ی اطلاعات " ۲۸ هزارروز از تاریخ ایران و جهان"، شماره‌ی ۶۴۵ .
- (۳۸) درباره‌ی علل جالب این درخواست مراجع تقلید مراجعه‌کنیدیه کتاب " جایگاه مبارزات روحانیون ایران" صفحات ۱۲۳ - ۱۱۸ .
- (۳۹) " تاریخ بیست ساله‌ی ایران" حسین مکی، جلد سوم، صفحات ۴۸۷ و ۵۴۳ - ۵۴۲
- (۴۰) جزوه‌ی " پژوهشی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲" احمد خلیل الله مقدم، صفحه ۵۶ .
- (۴۱) " ایران، کوه آتشفشان"، حسین هیکل، نشر " عادیات" قم، ۱۳۵۸، صفحه‌ی ۹۳
- (۴۲) سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۲۷، توطئه‌ی مشترک رزم آرا و باندها میخس - کیا نوری بود:
- سیاست شوروی در زمان استالین، پس از جنگ دوم جهانی و حداقل تا اوایل سال ۳۲ (زمان سازش امپریالیسم مقتدر انگلیس با امپریالیسم نو خاسته‌ی آمریکا) با انگلستان در ایران همواره خوانائی داشته است. پس از پایان جنگ، ماجرای نفت شمال و نفت جنوب (دنیالیدی اشغال شمال و جنوب ایران در زمان جنگ)، مرکز این نوافقی است. احسان طبری در سال ۱۳۲۳ مینویسد:
- " ما برای انگلستان در ایران منافع قائلیم و بر

علیه این منافع صحبت نمیکنیم" (روزنامه‌ی مردم، شماره ۱۲ - ۲۳/۸/۱۹)

سالها بعد، در زمان نهضت نفت، مخالفت استالین با دولت دکتر مصدق و حملات جنون آسا و بظا هر توجیه ناپذیر حزب توده تا ۳۰ تیر ۳۱ به دکتر مصدق و شعار " ملی کردن نفت در سرتا سر کشور " در همین محتوی قابل بررسی است .

درسوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۲۷، ناصر فخر آرائی، علی رغم دستور شاه " که ضارب را نکشید "، توسط سربازان و " مردم " جا بجا کشته میشود. همدست او، عبدالله ارکانی (عضو حزب توده) دستگیر میشود.

- ناصر فخر آرائی، با کارت خبرنگار و عکاس روزنامه‌ی " فجر اسلام " وارد دانشگاه میشود. دکتر فقیهی شیرازی، مدیر فجر اسلام، از یاران آیت الله کاشانی است .

- رزم آرا، مردم مقتدر ارتش و رئیس ستاد در آنروز به یادگانها آماده باش میدهد .

- پس از سالها، برای اولین بار، بجای ۱۴ بهمن، سالگرد شهادت دکتر آرائی در آن سال به پیشنهاد کیانوری در روز ۱۵ بهمن برگزار میگردد .

- رابط و مسئول عبدالله ارکانی و ناصر فخر آرائی، نورالدین کیا نوری است .

- رضا زاهدی، سرباز وظیفه و ماشین نویس رکن ۲ ستاد ارتش در ۱۳۲۷، بعدها اعتراف میکند که کارت خبرنگاری ناصر فخر آرائی را او ماشین کرده است . اینها و سایر اسناد مندرج در صفحات ۴۸۴ - ۴۸۵ کتاب

" گذشته، چراغ راه آینده است " را در کتا را فشا گریهای
تکان دهنده فریدون کشا ورز (در کتاب "من متهم
میکم"، انتشارات رواق، چاپ دوم صفحات ۱۶، ۱۵،
۷۹، ۳۵ و بویژه صفحات ۱۳۴ - ۱۱۸) قرار دهید تا
همخوانی سیاست استالین (و عمال ایرانی او باند
کا میخس - کیا نوری) با سیاست انگلیس (و عمال
ایرانی آن نظیر رزم آراها، قوام السلطنه ها،
هژیرها)، روشن شود.

در همینجا لازمست یک نکته‌ی دیگر را متذکر شویم:
کشا ورز، در همین کتاب افشا میکند که علاوه بر واقعه‌ی
۱۵ بهمن ۲۷، ترورهای احمد دهقان، محمد مسعود و
بسیاری از اعضاء ساده و کادری " نایاب و مزاحم "
حزب (نظیر حسام النکرانی، زاخاریان و غیره) توسط
باند کا میخس - کیا نوری انجام گرفته است.

فریدون کشا ورز میگوید که کمیته‌ی مرکزی حزب و هیات
اجرایی آن، از تمام این جریان‌ات بی اطلاع بودند
(ص ۹۷) و پس از کودتای ۲۸ مرداد و در مهاجرت کم کم
از آنها مطلع شدند، بسیار خوب. ولی با اینهمه این
سؤال همچنان بجای خود باقی است: (بقایای
کمیته مرکزی و هیات اجرایی را که کنار بگذاریم)
چرا فریدون کشا ورز، حداقل بیست و چند سال در باره
این اسرار وحشتناک و بسیاری دیگر (از جمله لـ
دادن ایرانی و یارانش توسط کا میخس و غیره)،
سکوت کرد؟ (مباحثه کشا ورز، برای اولین بار در
سال ۱۳۵۶، در کتاب " نفت و قدرت در ایران"، - به
فرانسه - نوشته‌ی شاهرخ وزیری، چاپ لئوسوزان

صفحات ۳۴۴ - ۲۸۶ ، انتشار یافت .

(۴۳) "مرسوم بود که هر وقت برادری از فدائیان اسلام به میدان میرفت لقب "حضرت" به او میدادند. این لقب را به من هم دادند" (پیام انقلاب ، فدائیان اسلام و دکتر سید حسین فاطمی (۲)) ، محمد مهدی عبدخدائی شماره ۲۲ - ۵۹/۹/۲۹ .

(۴۴) امپریا لیسم انگلیس (مانند هر دولت امپریالیستی دیگر و قبل از هر دولت امپریالیستی) ، همه جا بویژه در ایران و سایر کشورهای اسلامی ، از دین بعنوان وسیله‌ی تحمیق و در جهل نگهداشتن توده‌ها و استثمار هر چه بیشتر آنها ، استفاده میکرد . و روحانیت در ایران ، مانند بسیاری از کشورهای اسلامی ، به امپریالیسم انگلیس تکیه داشت . در مقابل اسنادی که در مورد اخوان المسلمین (همتای مصری فدائیان اسلام) از بدو تا سپس تا امروز وجود دارد چه کسی میتواند در مورد سرسپردگی جمعیت اخوان المسلمین به امپریالیسم انگلیس تردید داشته باشد .

(۴۵) ایران ، کوه آتشفشان ، صفحه ۷۶

(۴۶) منظور را یشاک ، مجلس ملی آلمان است .

(۴۷) ایران ، کوه آتشفشان ، صفحه ۹۰

(۴۸) روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت ، ص ۴۷ .

(۴۹) همانجا ، صفحه ۵۰

(۵۰) همانجا ، صفحه ۸۱

(۵۱) "سخنان پرشور برادر حجت الاسلام عظیمی ... نبرد

ملت ، ۵۹/۶/۲۲

(۵۲) مثلاً مراجعه کنید به "سند شماره ۳۰، ۳۱" در صفحات



